

## طرح چند بیت قابل تأمل از مخزن الاسرار نظامی گنجوی

دکتر رضا انزابی نژاد

بیگمان، نظامی یکی از قُلل شعر پارسی است. از هشتصد و اند سال پیش، شکوه خیره‌کننده این قلّه، رنگارنگینی پیشانی و کمر و دامنه آن، دوستداران شعر را افسون کرده. پنج گستره، دشت در دشت، پر از آله‌های وحشی، چشم ارادتمندان را خیره ساخته. بسیاری از گوهرشناسان سخن خواسته و کوشیده‌اند تا رمز زیبایی شعر نظامی را دریافته و راز دشواری آن را بشناسند و آسان کنند؛ در این میان هر کس به قدر توان خود توفیق یافته، اما هرگز آن «اسم اعظم» که پنج گنج را به روی گوهریان سخن پارسی بگشاید به دست نیامده.

این بستگی‌های سخن، گاه بعضی را خشمگین نیز کرده، تا آنجا که یکی از شارحان - شیخ آذری نام - که در کتابی به نام جواهر الاسرار به شرح ابیات دشوار دواوین قدما پرداخته، از سر خشم و ناکامی گفته: «در قیامت دامن نظامی را خواهیم گرفت تا آن ابیات دشوار را بر من تفسیر کند». <sup>۱</sup> از اینجاست که هر کس

سخنی از دشواریهای نظامی می‌گوید یا کتابی در این باره به بازار می‌آید، اشتیاق دوستداران شاعر را برمی‌انگیزد تا شاید دامن نظامی از دست شیخ آذری رها کند! البته در این میان گاه هم به کتابی برمی‌خوریم که عنوان فریبنده «شرح» برایشانی دارد ولیکن در بسیار جا، تنها به ذکر معنی لغت بسنده کرده و از کنار دشواریها بی‌آسانی گذشته.

بیگمان روانشاد وحید دستگردی از بزرگانی است که به شعر پارسی و حکیم نظامی خدمتی شایسته کرده است، و تمام محققان چندین دهه اخیر در این باره از تحقیقات و توضیحات آن مرد بزرگ بهره‌یاب گشته‌اند. اگرچه این مرد بزرگ هم، در مواردی، با فروتنی محققانه اعتراف کرده که مفهوم محصل فلان بیت را در نمی‌یابد؛ و هرچند هم در مواردی آنچه را دریافته و ابراز کرده، ما را چندان قانع نمی‌کند، با وجود این فضل تقدّم و تقدّم فضل از آن وحید است و آن موارد اندک شمار از فضیلت مرد چیزی کم نمی‌کند که کَفَى الْمَرْءُ نُبْلًا أَنْ تُقَدَّمَ عَلَيْهِ»

در این گفتار به طرح و بحث چند بیت قابل تأمل مخزن الاسرار پرداخته

شده:

(۱) زلف زمین در بر عالم فکند

خال «عَصَى» بر رخ آدم فکند<sup>۱</sup>

این بیت از بند نخست مخزن الاسرار است که نظامی در ستایش و برشمردن آیات و آثار قدرت الهی پرداخته است. توضیح مرحوم وحید درباره این بیت چنین است: «زلف زمین - سایه زمین است که به شکل مخروطی تا فلک الافلاک می‌رسد...»<sup>۲</sup> دکتر برات زنجانی هم همین را نوشته: «زلف زمین: گیسوی زمین...»<sup>۳</sup>

اما این توضیح به جهات زیر، چندان خرسندکننده به نظر نمی‌رسد:

الف - با توجه به اینکه تمام ابیات این بند در بیان شگفتی نظام آفرینش و برشمردن آیات قدرت خداوند است، افتادن سایه مخروطی زمین بر روی افلاک چه چیزی را می‌رساند و شاعر از بیان آن چه قصدی و پیامی دارد؟

ب - میان مصراع اول و دوم چه ارتباط معنوی و نگرش شاعرانه‌ای وجود دارد؟

برای دریافت مفهوم درست بیت باید به توالی ابیات و مفاهیم پیوسته آنها توجه رود:

نظامی از چندبیت پیشتر، آن اعتقاد شایع را مطرح می‌کند که هستی عبارت است از قیضانِ چشمهٔ کرم خداوند:

«چون که به جودش کرم آباد شد

بند وجود از عدم آزاد شد»

و جای دیگر گفته است:

فیض کرم، کرد مواسای خویش

قطره‌ای افگند ز دریای خویش<sup>۵</sup>

این همان اعتقاد است که نجم رازی نیز گفته است: «حمد بیحد و ثنای بی‌عد، پادشاهی را، که وجود هر موجود، نتیجهٔ جود اوست»<sup>۶</sup> و همان که مولوی فرموده است:

گفت پیغمبر که حق فرموده است

قصد من از خلق، احسان بوده است

و:

من نکردم خلق تا سودی کنم

بلکه تا بر مردمان جودی کنم

و اصل این همه، به آن حدیث برمی‌گردد که «إِنَّمَا خَلَقْتُ الْخَلْقَ لِيُرْتَحُوا عَلَيَّ وَلَمْ أَخْلُقْهُمْ لِأَرْبِحَ عَلَيْهِمْ»<sup>۷</sup>.

نظامی می‌گوید: پیش، که فرمان «کُن» درآید، طفل وجود در زهدان عدم بوده، پس از آن، پاره‌های هستی در وجود آمدند اما هنوز کل آفرینش به پیوند زیبای خویش آراسته نشده بود و «خار ز گل، نی ز شکر دور بود».

نظامی به آن اعتقاد استوار توجه دارد که لیس فی الامکان ابدع مآکان و این یعنی که جهان ما به همین حال که قوام یافته، کاملترین است و جز چنین - که بدیعترین است - نشاید،<sup>۱</sup> که مولوی هم می‌فرماید:

هر چه که آن یار کرد نیک بهنجار کرد

پس خوش و زیبا نهاد جمله تو زیبا بین  
بنا بر این اعتقاد - که کاملاً درست است - در نبود هر یک از این پدیده‌های آفرینش،  
در کمال هستی و سامان آن خلأ و فتوا حاصل می‌آید، لذا:  
در هوس این دو سه ویرانه ده

کار فلک بود گره بر گره<sup>۲</sup>

نظامی، زمین را محبوب دل آرام فلک می‌شمارد و بدون آن افلاک را نا آرام و بیتاب توصیف می‌کند. این عشق و بیتابی از کلمه «هوس» در بیت بالا دانسته می‌شود.

لذا

بایت: زلف زمین در بر عالم فکند... بانگش شاعرانه و بدیع، زمین را به «زلف» مانده کرده است که به بر و دوش زیاروی (عالم) می‌ریزد، و ناگفته معلوم است که زلفان فروهشته، در جمال زیارویان و کمال آنها چه جایی دارد. راستی هم عالم بی‌زمین چون عروسی است بی‌زلف!

بدین سان پیوند متقارن میان مصراع اول و دوم بیت و حتی میان «سخت مقدر» که بدان اشاره خواهم کرد بسیار آشکار و بس بدیع است.

نظامی در مصراع اول زمین را کمال بخش عالم می‌بیند [و آدم را کمال بخش زمین] (این همان سخت مقدر است) و آن گناه آدم (خوردن از شجره ممنوعه) را همچون خالی برای آدم.<sup>۳</sup> با این تعبیر ترکیب «زلف زمین» باید اضافه تشبیهی گرفته شود.

۲) حرف زبان را به قلم بازده

وام زمین را به عدم بازده<sup>۴</sup>

بند دوم مخزن الاسرار که بایت: ای همه هستی ز تو پیدا شده خاک ضعیف از تو

توانا شده، آغاز می‌شود. شاعر، پس از برشمردن نشانه‌های قدرت و آیات حکمتِ خداوند آرزو می‌کند که هستی درهم بریزد و هر چه بر آن نشان هستی و زندگی است در نور دیده شود تا رستخیز فرارسد و عاشق به دیدار محبوب نایل گردد؛ اما از لحن نظامی بوی دل‌آزردگی از روزگار و مردم زمانه نیز به مشام می‌رسد، بیتی که شوق و شتاب شاعر را به دیدار خداوند نشان می‌دهد این است:

پرده برانداز و برون آی فرد

گر منم آن پرده به هم درنورد

نسخ کن این آیت ایام را

منخ کن این صورت اجرام را

تا می‌رسد به بیت مورد نظر یعنی:

حرف زبان را به قلم بازده

وام زمین را به عدم بازده

مرحوم وحید در توضیح این بیت نوشته است: «(زبانها را تمام قطع و قلم کن)».<sup>۱۲</sup> تلقی آقای عبدالمحمد آیتی هم همین طور است: «(به قلم بازده: قلم کن، قطع کن. یعنی زبان سخنوران را قطع کن)».<sup>۱۳</sup> دکتر برات زنجانی از این بیت قابل توضیح، براحتی گذشته و در کتاب خود شرح مخزن الاسرار بدان هیچ نپرداخته است.<sup>۱۴</sup> دانسته نیست که مرحوم وحید، دانشمند محترم آقای آیتی به استناد کدام کتاب لغت نوشته‌اند «(به قلم بازده یعنی قلم کن)»؟ از این گذشته تقارن دو مصراع، اجازه این برداشت دوگانه را نمی‌دهد. تقارن دو مصراع چنین است:

فعل هر دو مصراع «(بازده)» است، با دو مفعول صریح یعنی (حرف زبان/وام زمین) و دو مفعول غیر صریح، یعنی (به قلم/به عدم) با عنایت به پیشوند «(باز)» دانسته می‌شود که شاعر از خداوند می‌خواهد زمین را که از عدم بیرون آورده – این را شاعر پیشتر با تعبیر «(بند وجود از عدم آزاد شد)» بیان داشته – دوباره به عدم برگرداند. در مصراع دوم نیز مراد از قلم، قلم مشیت پروردگار است که همه آفریده‌ها از نوک و نگارش آن تراویده و به عالم ظهور پیوسته، و همین قلم است که

در نخستین جنبش خود، نخستین آفریده یعنی سخن را خلق کرده و به زبان بخشیده:  
جنبش اول که قلم برگرفت

حرف نخستین، ز سخن درگرفت

(بند ۱۳، بیت ۱)

بدین ترتیب مقصود مصراع روشن است، شاعر از خداوند می‌خواهد سخن را که از قلم مشیت خود برگرفته و به زبان گوشتی آدمیان بخشیده بازستاند و به قلم بازدهد.

۳) از زمی این پشته گِل بر تراش

قالب یک خشت زمین گومباش<sup>۱۵</sup>

مرحوم وحید به دشواری این بیت که عمدتاً مربوط به مصراع نخست است توجهی نکرده و توضیح بیت را چنین نوشته:

پشته گِل زمین را تراش و قالب زمین را که از یک خشت ساخته شده گو  
مباش». <sup>۱۶</sup>

آقای آبی نیز بدون توضیح پشته گِل حاصل سخن را اجمالاً چنین نوشته‌اند: «مراد از تراشیدن پشته گِل نابود کردن و به عدم فرستادن زمین است»<sup>۱۷</sup>  
دکتر زنجانی نوشته: «توده گِل کنایه از آدمی است».<sup>۱۸</sup>

اگر توجه به پیش و پس بیت شود که همه در خواست شاعر از خداوند است که رستاخیز را به پا کند و با توجه به اینکه در این ابیات عموماً از منطوق و اصطلاحات قرآن استفاده کرده، مثلاً در مصراع «دانه کن این عقد شب افروز را» توجه شاعر به آن نشانه وقوع قیامت رفته که خداوند فرموده رستاخیز وقتی فرامی‌رسد که ستارگان از هم پیاشند<sup>۱۹</sup> یا آنکه که ستارگان بی فروغ گردند<sup>۲۰</sup>. به گمان نگارنده در این بیت منظور از «پشته گِل» کوههاست، چرا که از علایم رستاخیز این است که کوههای استوار که مایه ثبات و آرام زمین است<sup>۲۱</sup> به حرکت درآیند<sup>۲۲</sup> و چون پشم حلاجی شده پدیدار گردند<sup>۲۳</sup> و خداوند آنها را بر تراشد و زمین را صاف و هموار کند.<sup>۲۴</sup> بنابراین نظامی با استفاده از این زبان و اشارات قرآن، می‌گوید پروردگارا

این کوههای عظیم و استوار را - که در برابر عظمت و قدرت تو پشته گلی بیش نیست از زمین بر تراش و بر افکن و زمین پهناور ما را که در برابر بیکرانگی تو بسی حقیر و محقر است و قالب یک خشت بیش نیست از میان ببر و رستاخیز را بیاور، و بعد می گوید:

#### ۴) آب بریز آتش بسدادر

زیر تر از خاک نشان بسادرا

این بیت نیز در عین روشن بودن مقصود، قابل بحث است.

مرحوم وحید می نویسد: «آتش بیداد را به آب قهر خاموش کن و باد غرور ستمگران را زیر خاک بنشان».<sup>۲۵</sup> توضیح آقای آیتی مشابه توضیح وحید است: «از خداوند می خواهد که ستمگران را که چون باد توفنده اند در زیر زمین بنشانند».<sup>۲۶</sup> گرچه توجیه وحید و آقای آیتی را نمی توان رد کرد ولیکن با توجه به جریان سخن و توالی ابیات که همه در مورد به هم ریختن زمین و آسمان و از هم پاشیدن نظام هستی و فرارسیدن رستاخیز است و با توجه به اینکه در روزگار نظامی اعتقاد این بوده که جهان خاکی از ترکیب آب و باد و خاک و آتش حاصل شده و ترتیب این چهار آخشیج از بالا به پایین: آتش و باد و آب و خاک بوده، شاعر از خداوند می خواهد که آب را بالاتر از آتش، و باد را در زیر خاک قرار دهد، یعنی نظام آفرینش را درهم بریزد و بساط هستی را برچیند و رستاخیز را بیاورد.

#### ۵) عمر به خشنودی دلها گذار

تا ز تو خشنود بود کردگار

سایه خورشیدسواران طلب

رنج خود و راحت یاران طلب<sup>۲۷</sup>

مرحوم وحید در توضیح بیت اخیر می نویسد: «خورشیدسواران: رنج کشان آفتاب گرد، یعنی سایه عدل بر سر رنج کشان بیفکن».<sup>۲۸</sup>

آقای آیتی می‌نویسند: «خورشیدسواران: کسانی که در زیر آفتاب مانده‌اند، در مقابل آفتاب بایست و سایه خود را بر سر آفتابزدگان بیفکن».<sup>۲۹</sup>

دکتر برات زنجانی نوشته‌اند: «سایه‌طلبیدن: راحت دیگران را طلبیدن [؟] و خورشیدسوار: کسی که خورشید بر او سوار می‌شود، کارگر و برزگر که در برابر خورشید کار می‌کنند».<sup>۳۰</sup>

دانسته نیست که چگونه می‌توان «خورشیدسوار» را در مفهوم «در زیر آفتاب مانده» و آنکه خورشید بر او سوار می‌شود» گرفت، مگر در ترکیبی از نوع «اسب سوار، یا مثلاً درشکه سوار»، اسب و درشکه بر آدمی سوار است؟! از این گذشته، معلوم نیست چرا وحید و آیتی «سایه‌طلبیدن» را سایه‌بخشیدن و سایه‌گسترده‌ن گردانده‌اند و از کجا دکتر زنجانی آن را معادل «راحت دیگران طلبیدن، دانسته‌اند. به نظر می‌رسد که نظامی در ترکیب «خورشیدسواران» عنایتی به حضرت عیسی داشته که می‌دانیم به آسمان برکشیده شده<sup>۳۱</sup> و نیز بنا به روایتی، مشهور است که به جهت اینکه در آن فرازبویی، چون سوزنی با وی بوده در فلک چهارم ماندگار شد و نیز می‌دانیم که فلک چهارم از آن خورشید است و همسایه‌بودن عیسی با خورشید و خورشیدنشینی عیسی در شعر فارسی شواهد بیشماری دارد که همین نظامی گفته:

گازری از رنگریزی دور نیست

کلبه خورشید و مسیحا یکیست

(مخزن الاسرار، بند ۲۷، ب ۲۶)

و با توجه به اینکه حین خلف تبریزی در فرهنگ ارجمند خود برهان قاطع می‌نویسد: خورشیدسواران: کنایه از سحرخیزان و عیسی‌رتبگان باشد، و با توجه به بیت پیشین که برای خشنودی خدا باید خشنودی دلها را به دست آورد شاعر می‌گوید برای به دست آوردن خشنودی دلها باید به شیوه عیسی و عیسی‌رتبگان زیست و به سایه آنها پناه برد، یعنی هستی حقیر و خاکی را زیر پا گذاشت تا با خورشید همسایه و همپایه شد.



همزیانی حافظ با نظامی روشنگر هر ابهامی است در مورد این بیت، که  
فرماید:

کمر از ذره نیی، پست مشو، مهر بورز  
تا به خلوتگه خورشیدرسی چرخ زنان

۶) صیدگری بود عجب تیزبین

بادیه پیما و مراحل گزین

شیرسگی داشت که چون پو گرفت

سایه خورشید بر آهو گرفت<sup>۳۳</sup>

در توضیح بیت اخیر مرحوم وحید نوشته است: «سگی شیر مانند داشت که هنگام  
پویه بر نور خورشید پیشی گرفته و بر او عیب می گذاشت».<sup>۳۳</sup>

آقای آیتی هم بیانی مشابه دارد: سایه خورشید: نور خورشید، آهو: عیب.

در سرعت بر نور خورشید عیب می گرفت».<sup>۳۴</sup>

دکتر ثروتیان هم در تعلیقات خود که گاهگاهی در مورد بیت توضیحی داده در  
مورد این بیت می نویسد: «سگ آنچنان تندرو و چالاک بود که چون راه رفتن  
می آغازید... بلافاصله آهو را به زیر می گرفت و نمی گذاشت، نور خورشید به روی  
آهو بیفتد».<sup>۳۵</sup>

گرچه «آهو» به معنی عیب و بیماری آمده،<sup>۳۶</sup> و در متون فارسی «آهو

گرفتن» به معنی کاستی پذیرفتن و معیوب گشتن به کار رفته و فردوسی گفته:

دو چشم و دو گوش من آهو گرفت

تهیدستی و سال نیرو گرفت

اما به جهاتی، توجیه و توضیح شارحان ارجمند پیش گفته قانع کننده به نظر  
نمی رسد:

الف - آیا می توان «سایه خورشید» را «نور خورشید» معنی کرد؟!

ب- هر چند «آهو» به معنی عیب و «آهو گرفتن» به معنی عیب کردن به کار رفته، لیکن ظاهر ترکیب «آهو گرفتن بر» یعنی به چیزی یا کسی عیب گرفتن به کار نرفته.

ج- اگر از سر تسامح و تساهل دو نکته پیشین را نادیده انگاریم، آیا می توان پذیرفت که شاعری توانا چون نظامی به جای اینکه بگوید بر سایه (نور) خورشید آهو گرفت، می گوید سایه خورشید بر آهو گرفت؟!

اندک تأملی در مفردات بیت یعنی: شیرسگ، پو گرفتن، بادیه پیمما، و صیدگر، و رابطه این کلمات با هم، اجازه نمی دهد که «آهو» جز غزال و حشی زیبا چشم تیز تک باشد، شاعر در توصیف سگ به گونه مبالغه می گوید «آن شیرسگ چون دویدن آغاز می کرد آهو را - سهل است که سایه او را - هم می گرفت. ۳۷ اما آنچه مایه ابهام سخن شده است این است که شاعر به مراعات «سایه»، نظیر آن یعنی «خورشید» را آورده و نیز کلمه ای را مقدر شده، اگر بخواهیم به بافت بیت دستی نزنیم، و تنها آن بخش مقدر را بر آن بیفزاییم چنین خواهیم داشت:

شیرسگی داشت که چون پو گرفت  
سایه [حاصل از تابش] خورشید بر آهو [رامی] گرفت

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

### \* بی نوشتها:

۱. عبدالحسین زرین کوب، شعر بی دروغ، شعر بی نقاب، (تهران، علمی، ۱۳۴۶)، ص ۵۶.
۲. نظامی گنجوی، مخزن الاسرار، تصحیح بهروز نرویان (انتشارات توس)، ص ۲۵، ب ۳۶.
۳. همان کتاب، به تصحیح و تحشیه حسن وحید دستگردی، ص ۵.
۴. برات زنجانی، احوال و آثار و شرح مخزن الاسرار، (دانشگاه تهران)، ص ۱۶۱.
۵. مخزن الاسرار، تصحیح نرویان، ص ۱۶۸.
۶. مرصاد العباد، تصحیح محمد امین ریاحی، (تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب)، ص ۱.
۷. برای روایت و گونه های آن - بدیع الزمان فروزانفر، ج ۲، احادیث مثنوی (امیر کبیر)، ص ۵۸.
۸. قس: جهان چون چشم و گوش و خال و ابروست که هر چیزی به جای خویش نیکوست.
۹. توضیح وحید چنین است: در کار هوس و عشق فلک با معشوق زمین که در آغوش فلک جای گیرد

گره بسیار بود ص ۴ .

۱۰. با این تعبیر، تفسیرهای عرفانی نظیر تفسیر کشف الاسرار و تمامی متون عرفانی همسو هستند. آدم (ع) به جهت عصیان (فصی آدم رثه فغوی، سوره طه/۱۲۱) از بهشت بیرون شد (فلنا اهبطو، سوره بقره/۳۸) اقا به عنایت پروردگار راه توبه پیش گرفت (فتلقى آدم من رثه کلمات، سوره بقره/۳۷) و خداوند توبه او را پذیرفت (فتاب علیه، سوره طه/۱۲۲) و سپس تاج صفوت بر سر او نهاد (ان الله اصطفى آدم، سوره آل عمران/۳۳) و به گوهر برگزیدگی بسیار است (ثم اجتیبه رثه، سوره طه/۱۲۲) و به قول نجم دایه آن گناه را خرید و حاصل فراموشی یافت که «هم گترم خداوندی، از بهر دوست و دشمن، عذر خواه او آمد که (فتبتی و لم نجدله عزماً)، سوره طه/۱۱۴» (مرصاد العباد، ص ۹۶).

۱۱. مخزن الاسرار، ص ۳۸، ب ۱۷.

۱۲. همان کتاب، ص ۸.

۱۳. مخزن الاسرار (گزیده سخن پارسی) به کوشش عبدالمحمد آیتی، (سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی)، ص ۱۵.

۱۴. شرح مخزن الاسرار، ص ۱۶۶.

۱۵. مخزن الاسرار، ص ۳۸، ب ۲۲.

۱۶. همان کتاب، به تصحیح وحید دستگردی، ص ۹.

۱۷. گزیده مخزن الاسرار، ص ۱۶.

۱۸. شرح مخزن الاسرار، ص ۱۶۶.

۱۹. و اذا الکواکب اشررت (سوره انفطار/۲).

۲۰. و اذا النجوم انکدرت (سوره تکویر/۶).

۲۱. و جعلنا فی الارض رواسی ان تمیدبهم (سوره انبیاء/۳۱).

۲۲. و اذا الجبال شئرت (سوره تکویر/۲).

۲۳. و تكون الجبال کالمهن المنفوش (سوره قارعه/۵).

۲۴. فقل ینسفها ربی نسفاً فیدرها قاعاً صفتفاً (سوره طه/۱۰۵).

۲۵. مخزن الاسرار، تصحیح وحید دستگردی، ص ۹.

۲۶. گزیده مخزن الاسرار، ص ۱۷.

۲۷. مخزن الاسرار، ص ۱۳۱، ب ۳۹ - ۴۰.

۲۸. مخزن الاسرار، تصحیح وحید دستگردی، ص ۸۲.

۲۹. گزیده مخزن الاسرار، ص ۷۹.

۳۰. شرح مخزن الاسرار، ص ۳۰۴.

۳۱. بل رفعه الله الیه: خداوند او را به سوی خود کشید. (سوره نساء/۱۵۸).

۳۲. مخزن الاسرار، ص ۱۵۷، ب ۱ و ۲.
۳۳. مخزن الاسرار، تصحیح وحید دستگردی، ص ۱۰۲.
۳۴. گزیده مخزن الاسرار، ص ۱۱۹.
۳۵. مخزن الاسرار، تصحیح ثروتیان، ص ۳۰۴.
۳۶. آهو = آ (پیشوند ضد و نفی) + هو (خوب): یعنی ناخوب، بد، کاستی، بیماری.
۳۷. این مبالغه در ترکیب «سایه کسی را با تیر زدن» نیز ملحوظ است که کنایه از کمال بفض و دشمنی است، یعنی با کسی چنان دشمن بودن که نه همان خودش را - بلکه سایه اش را هم - به تیر و خنجر زدن.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی